

## باسمه تعالی

۲..... اشکال مرحوم صدر به علامیت تبادل

۳..... مناقشه استاد به کلام مرحوم صدر

**موضوع:** تبادل / وضع / مقدمه علم اصول

### خلاصه مباحث گذشته:

بحث در علامیت تبادل بود که در جلسه گذشته بیان شد که تبادل به معنای سبق معنا به ذهن در فرض تصور لفظ است و شرط علامیت انسباق و تبادل این است که مستند به نفس لفظ باشد و قرائن در آن دخیل نباشد؛ بنابر این اگر علم به عدم قرینه باشد، بحثی در صحت تبادل نیست، اما اگر علم به عدم استناد به قرینه وجود نداشت، لازم است دلیلی بر آن اقامه شود، که گفته شد اطراد تبادل، دلیل قطعی یا اطمینانی بر این است که معنای متبادل، از حاق لفظ نشأت گرفته است.

بنابر این قوام تبادل، به انسباق معنا از حاق لفظ است و کاشف از آن اطراد تبادل است به این معنا که به لحاظ استعمالات مختلف در ترکیبات متفاوت و استعمالات متعدد در ترکیب واحد، معنای واحدی متبادل شود. همچنین لازم است احتمال دخالت قرائن علی التبادل نیز منتفی باشد.

بنابر این تبادل مبتنی بر ارتکاز است و الا داخل در صحت حمل خواهد شد پس از سرعت انتقال ذهن از لفظ مجرد از قرینه به معنا در جملات متفاوت می فهمیم که ذات لفظ دلالت بر معنا دارد.

مثلا در «جاء الاسد» احتمال این وجود دارد که علت تبادل معنای حیوان مفترس از لفظ «اسد»، فعلیه بودن جمله باشد، لذا باید در جملات دیگر نیز چنین تبداری باشد و مطرد باشد، تا بتوان احراز کرد تبادل از حاق لفظ بوده است و هیچ قرینه ای در آن دخیل نبوده است.

به همین جهت مرحوم آخوند نیز فرموده اند که اصل عدم قرینه برای نفی وجود قرینه، پس از فهم معنا از لفظ حجیتی ندارد و لذا بر خلاف نظر مرحوم سید مرتضی، استعمال لفظ در معنا\_ در صورت احتمال دخالت قرائن در معنا\_ دال بر وضع نیست بلکه نیاز است که انتفاء قرینه احراز شود؛ زیرا اصل عدم قرینه ی مذکور حجت نیست؛ بلکه اصل عدم قرینه به معنای اصل عدم مخصص و... حجت است که مرجع آن به صحت ضبط و وثاقت راوی است و نتیجه آن تعیین مراد استعمالی در مواردی است که معنای موضوع له روشن است، اما اگر لفظی در معنایی استعمال شود و مراد استعمالی روشن باشد؛ ولی نمی دانیم معنا ناشی از لفظ بوده یا مستند به قرینه بوده است، نمی توان اصل حقیقت را جاری کرد و معنا را ناشی از حاق لفظ دانست و

دخالت قرائن را نفی کرد. پس همانطور که مرحوم آخوند فرموده اند، با وجود احتمال دخالت قرینه در تبادر معنا نمی توان معنای موضوع له را احراز کرد تا در موارد دیگر که معنا روشن نیست، با جریان اصاله الحقیقه، لفظ را بر آن معنا حمل نمود. مثلاً اگر تشنه ای گفت «شربت ماء» و از «ماء» آب فهمیده شد، نمی توان ادعا کرد که معنای آب از حاق لفظ ماء ناشی شده است، زیرا احتمال دخالت قرائن حالیه وجود دارد. همچنین لازم است سبقت انتقال از لفظ به معنا، ناشی از ارتکاز معنا است و اگر نیاز به تأمل و دقت داشته باشد، تبادر محقق نمی شود.

### اشکال مرحوم صدر به علامیت تبادر

مرحوم صدر، علامیت تبادر را معقول نمی داند مگر اینکه حقیقت وضع را قرن اکید بدانیم و الا طبق مسالک دیگر از جمله تعهد و.... ممکن نیست که تبادر مستعلم از علائم وضع باشد.

توضیح کلام ایشان به این است که

مرحوم آخوند تبادر را بر دو قسم دانسته اند.

۱- تبادر مستعلم: یعنی تبادر جاهل به معنای تفصیلی و عالم به لغت، برای تحصیل علم تفصیلی به معنای موضوع له

۲- تبادر عالمین به لغت برای جاهلین به لغت

مرحوم آخوند هر دو قسم را حجت می دانند؛ اما مرحوم صدر قسم اول را محال و قسم دوم را غیر محقق میدانند و تنها اطراد تبادر برای جاهل به لغت حجت است.

دلیل محال بودن قسم اول این است که تبادر معلول وضع نیست تا کشف «إِنِّی» از آن داشته باشد، بلکه تبادر ناشی از علم به وضع است هر چند که این علم در حقیقت جهل مرکب باشد. اگر هم تبادر، علت برای حصول علم باشد، صحیح نیست؛ زیرا علت علم تفصیلی به معنای لغات برای عالمین به آن، التفات به معنا است و به صرف التفات به علم ارتکازی، علم تفصیلی حاصل می شود.

مگر طبق مسلک مختار ما که حقیقت وضع، قرن اکید است؛ زیرا قرن اکید واقعیت ذهنی دارد و غیر از علم است پس از مقوله علم نیست و لذا ممکن است تبادر موجب علم تفصیلی به قرن اکید شود.

اما در قسم دوم هر چند که محذور عقلی وجود ندارد اما موجب علم به وضع نمی شود؛ زیرا به صرف یک تبادر عالم به لغت، جاهل به لغت نمی تواند احراز کند که تبادر مستند به قرینه نبوده است و این احراز تنها با اطراد تبادر حاصل می شود یعنی متبادر از لفظ در استعمالات مکرر از یک ترکیب و استعمالات متعدد از چند ترکیب، معنای واحدی باشد. مثلاً اگر جاهل به لغت ببیند در موارد مختلف استعمال «ماء» از آن تبادر آب شده است، می تواند احراز کند که این تبادر مستند به قرینه نبوده است.

بنابر این تبادر نمی تواند علت حصول علم باشد.<sup>۱</sup>

### مناقشه استاد به کلام مرحوم صدر

۱- اینکه علامیت تبادر را مبتنی بر مسلک مختار خودشان که قرن اکید است قرار دادند وجهی ندارد؛ زیرا اگر وضع را تعهد یا علامیت یا جعل و یا اتحاد اعتباری بدانیم، در هر صورت تبادر باید دلیل بر وضع \_ به هر معنایی \_ باشد و ملاک علامیت تبادر، تفاوتی ندارد و اینکه حقیقت وضع چیست تاثیر در کاشفیت تبادر ندارد بلکه تبادر باید علامت بر وضع باشد و حقیقت وضع هر چه باشد، تبادر باید کاشف آن باشد و به همان نحو که قرن اکید معنای واقعی و خارج از مقوله علم است، تعهد و اعتبار نیز امری واقعی است و در هر صورت باید به این قرن اکید (اقتران حاصل در ذهن) و یا تعهد و... التفات داشته باشیم تا تبادر حاصل شود.

۲- اینکه گفته اید علم به معنای لفظ، حاضر در ذهن است و نیازی به تبادر نیست بلکه با التفات وجدانی، علم حاضر می شود و نیاز به برهان و استدلال بر آن نیست؛ کلام عجیبی است؛ زیرا هر چند که برای علم التفات کافی است؛ اما در علامیت تبادر گفته می شود که تصور لفظ، موجب التفات به علم است؛ یعنی اگر تصور لفظ موجب التفات به معنا شود، کاشف از وضع لفظ برای این معنا است چرا که اگر تصور لفظی موجب التفات شود، علت این است که تصور لفظ دخیل در التفات بوده و در شکل گیری معنا تاثیر داشته است، پس این لفظ برای این معنا وضع شده است.

۳- ایشان فقط در مواردی که جاهل به لغت از تبادر عالمین به لغت استفاده کرده، اطراد تبادر را مطرح نموده اند در حالی که در تبادر مستعلم و عالم به لغت نیز، نیاز است که تبادر مطرد باشد و در استعمالات ارتکازی مکرری معنای واحدی متبادر شود تا احراز شود که قرائن، در تبادر معنا نقش نداشته است.

۱ بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج ۱، ص ۱۶۵.

نکته: تبادل بر خلاف اطراد، مبتنی بر علم ارتکازی نفس به استعمالات متفاوت است و بر خلاف صحت حمل متوقف بر سرعت انتقال است پس تبادل اخص از وضع است و لذا اگر تبادل وجود نداشته باشد، دلیل بر این نیست که وضع نیز وجود ندارد.

به عبارت دیگر اگر تبادل باشد، قطعاً وضع وجود دارد اما اگر تبادل وجود نداشته باشد، دلیل بر این نیست که وضع وجود ندارد، به عبارت دیگر وضع علیت تامه برای حصول تبادل ندارد اما تبادل فقط از وضع ناشی می گیرد.